

# بنی امیه

## ابزار تسلط بنی‌امیه بر جامعه (1)

امویان از اندیشه جبر به عنوان ابزار تسلط بر جامعه حمایت نموده و در ترویج آن کوشش می‌کردند؛ زیرا آن را مایه بقای حکومت خود می‌دانستند و از این طریق توده مظلوم را از انقلاب و یورش علیه حکومت باز می‌داشتند.

امویان از اندیشه جبر به عنوان ابزار تسلط بر جامعه حمایت نموده و در ترویج آن کوشش می‌کردند؛ زیرا آن را مایه بقای حکومت خود می‌دانستند و از این طریق توده مظلوم را از انقلاب و یورش علیه حکومت باز می‌داشتند.

### بخش اول

#### چکیده

قضا و قدر و به تبع آن جبر و اختیار، به دلیل پیچیدگی‌هایی که دارد، همواره و به دلایل گوناگون مورد سوء استفاده قرار گرفته است. از تفکرات رایج در دوره بنی‌امیه، جبرگرایی می‌باشد که در سخنان و نامه‌های حکومتی آن دوران نمود روشنی دارد. نوشتار حاضر نقش آفرینی بنی‌امیه یا عدم آن را در توسعه نظریه جبر، با رویکرد تأثیر امرای بنی‌امیه بررسی می‌کند و اقوال بعضی خلفای بنی‌امیه به صورت مجزا بررسی می‌شود. شیوه کار براساس جمع‌آوری شواهد متعدد تاریخی از کتاب‌های معتبر و تحلیل مختصر هریک و نتیجه‌گیری از آنها استوار می‌باشد. این پژوهش در نهایت به این نتیجه می‌رسد که امرای بنی‌امیه به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم در ترویج این نظریه نقش داشته‌اند.

#### طرح مسئله

با نگرشی بر جامعه اسلامی در ابتدای به قدرت رسیدن بنی‌امیه، شاهد تغییرات فراوانی نسبت به آخرین سال حیات پیامبر(ص) هستیم. با آنکه سیر پیدایش این تغییرات تدریجی بود، اما منشأ آن را باید از همان سال‌های اولیه بعد از رحلت پیامبر(ص) پی گرفت. بسیاری از این دگرگونی‌ها جهت بهره‌برداری اهل سیاست و در راستای توجیه مردم نسبت به اعمال حاکمان به وجود آمده بود. بنی‌امیه در پیدایش و گسترش این تغییرات، نقش عظیمی داشتند.

امامان معصوم(سلام الله علیهم) علاوه بر اینکه بنی‌امیه را متهم به ظلم و عداوت می‌کردند، آنها را کسانی می‌دانستند که «طاعت شیطان را پذیرفته، طاعت خداوند را ترک گفته، فساد را ظاهر ساخته، حدود الهی را تعطیل و به بیت‌المال تجاوز کرده‌اند.» (1) آنها علاوه بر ایجاد فساد و تعطیل کردن حدود، بسیاری از مفاهیم دینی را تحریف کرده و یا در مجاری غیر مشروع از آنها بهره‌گیری می‌کردند.

سه مفهوم «اطاعت از ائمه»، «لزوم جماعت» و «حرمت نقض بیعت»، از رایج‌ترین اصطلاحات سیاسی بود که از زمان خلفای سه‌گانه مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ چراکه شاید بتوان گفت سه مفهوم مزبور، پایه خلافت و نیز دوام آن را تضمین می‌کرد. این سه واژه با همین رویکرد از سوی بنی‌امیه نیز به صورت گستره مورد بهره‌برداری واقع شد؛ به گونه‌ای که برپایه آنها، امام حسین(علیه السلام) را خارج از دین معرفی کرده و ایشان را به شهادت رساندند. (2)

از دیگر آموزه‌هایی که در قرن اول میان مسلمین به آن دامن زده شد و از طرف امرای بنی‌امیه دنبال و مورد حمایت قرار گرفت، مسئله «جبرگرایی» بود. امویان از اندیشه جبر به عنوان ابزار تسلط بر جامعه حمایت نموده و در ترویج آن کوشش می‌کردند؛ زیرا آن را مایه بقای حکومت خود می‌دانستند و از این طریق توده مظلوم را از انقلاب و یورش علیه حکومت باز می‌داشتند. آنها آشکارا می‌گفتند آنچه در جامعه می‌گذرد، همگی تقدیر الهی است و کسی حق اعتراض به حکم و تقدیر او را ندارد؛ به عبارتی اگر انسانی کاخ‌نشین و انسانی دیگر خاک‌نشین است، همگی مربوط به تقدیر الهی است و کسی را یارای مقابله با قضا و قدر او نیست. ابوهلال عسکری می‌گوید: «نخستین کسی که اندیشه تعلق اراده خدا بر افعال در خیر و شر و زشت و زیبا را مطرح نمود، معاویه بود.» (3)

در این پژوهش برآنیم تا نقش چند تن از خلفای بنی‌امیه را در ترویج اندیشه جبرگرایی در تاریخ اسلام بررسی نماییم.

#### 1. معاویه

معاویه پیش از آنکه در سال 41ق خلافت مسلمین را برعهده گیرد، نزدیک به بیست سال بر سرزمین شام حکومت می‌کرد. او و خاندان اموی به‌گونه‌ای اسلام را به آنها عرضه نمودند که با منافع شخصی و طایفه‌ای آنها همخوانی داشته باشد؛ در ابتدا خود را چنان معرفی کردند که گویی حضرت رسول(ص) غیر از آنها خویشاوند نزدیکی نداشته است. این تفکر غلط چنان در بین مردم شام پذیرفته شده بود که 40 تن از بزرگان و ریش‌سفیدان شام در حضور سفاح، اولین خلیفه عباسی قسم یاد کردند که نمی‌دانستیم پیامبر به غیر از بنی‌امیه، اقوام و خویشاوندان دیگری داشته است. (4)

معاویه در خطبه‌ای که بعد از صلح با امام حسن(علیه السلام) در مسجد کوفه ایراد کرد، تصریح نمود که نه برای دین و خدا و نه برای محبت و دوستی و رضایت مردم، بلکه تنها برای قدرت و حکومت بر شما خواهان خلافت هستیم و این موقعیت را با زور و شمشیر به‌دست آورده‌ام. (5)

او خود می‌دانست که حکومت او و بنی‌امیه، مشروعیت لازم برای به‌دست گرفتن قدرت و اطاعت مردم از خود را ندارد؛ لذا به سلسله اقداماتی دست زد. او ابتدا با صدور فرمان‌های سه‌گانه خود سعی کرد تا نام نیک حضرت علی(علیه السلام) و بنی‌هاشم را از میان بردارد و یا به کمترین میزان خود برساند.

او ابتدا به عمال خود دستور داد مردم را به نقل مناقب عثمان دعوت و تشویق نمایند و ناقلان مناقب عثمان را گرامی دارند و از بذل مال به آنها دریغ ننمایند. بعد از چندی در بخشنامه دیگری کارگزاران خود را به تشویق مردم برای نقل حدیث و مناقب صحابه به‌خصوص خلفای اول و دوم فرمان داد و افزود که مردم را از نقل مناقب حضرت علی(علیه السلام) باز دارند و اگر منقبتی برای آن حضرت وجود دارد، در مقابل آن و در ردیف آن، فضیلتی برای یکی از صحابه روایت کنند؛ مثلاً در مقابل حدیث اخوت حضرت رسول اکرم(ص) و حضرت علی(علیه السلام)، حدیث مجعولی ساختند که پیامبر فرمود: اگر خلیلی برای خود انتخاب می‌کردم، همانا ابوبکر می‌بود، و یا در مقابل حدیث «سد الابواب»، حدیث «خوخه» را ساختند. (6)

بعد از آن، معاویه در سومین دستور خود فرمان داد که هرکس جزو دوست‌داران علی(علیه السلام) و خاندان اوست و یا حتی متهم به دوستی اهل‌بیت(سلام الله علیهم) است، نام او را از دیوان حذف و حقوق او را از بیت‌المال قطع و خانه‌اش را بر سرش خراب کنند. (7)

با این سیاست‌ها، اخبار جعلی در منقبت خلفا و صحابه در میان مردم بسیار زیاد شد و هرکس می‌خواست به دستگاه حاکمه تقرب جوید، جعل احادیثی در این موضوعات انجام می‌داد. در مقابل، اوضاع به‌گونه‌ای شده بود که اگر یکی از شیعیان به ملاقات دوست خود می‌رفت، از ترس غلام خود نمی‌توانست مطلبی را در فضیلت اهل‌بیت(سلام الله علیهم) بازگو کند.

متأسفانه بعضی صحابه نیز در این عمل کمک‌کار معاویه بودند. به‌عنوان نمونه، ابوهیره حدیثی در مورد حادثه‌آفرینی و ایجاد فتنه در میان امت نقل می‌کرد و ضمن آن، حضرت علی(علیه السلام) را مصداق آن معرفی کرده و می‌گفت: پیامبر(ص) بر چنین کسی لعنت فرستاده است، (8) و یا سمره بن جندب چهارصد هزار درهم از معاویه گرفت تا بگوید آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ» (9) درباره حضرت علی(علیه السلام) نازل شده است. (10)

معاویه سعی کرد با این کار، تا حد امکان اهل‌بیت(سلام الله علیهم) را از صحنه سیاست و حکومت خارج کند تا خود و خاندان بنی‌امیه، یکه‌تاز این میدان باشند.

از سوی دیگر، او نیاز داشت که به حکومت خود مشروعیت بخشد و صدای مخالفان را ساکت نماید. بهترین راه برای این کار، الهی و از سوی خدا جلوه دادن حکومت بود. برای این کار، او و عمالش در سراسر بلاد اسلامی تفکر جبر را گسترش دادند. جبرگرایی و جعل احادیثی برای القای این تفکر، بهترین و مناسب‌ترین حربه معاویه برای مشروعیت‌بخشی به حکومت خود بود.

#### معاویه و تفکر جبر

بنابر تفکر جبر، هرچه که واقع می‌شود و بنده انجام می‌دهد، از جانب خداست؛ در واقع بنده در برابر قدرت بی‌انتهای خداوند، وسیله‌ای است که تنها به خواسته‌های خدا جامه عمل می‌پوشاند. معاویه برای استحکام پایه‌های حکومت خود، با دو مسئله مهم مواجه بود:

1. او و بنی‌امیه از سابقین در اسلام و از مهاجر و انصار نبودند.

2. جناح قدرتمندی در جامعه وجود داشت که سد راه منافع آنها بود و آن، ائمه (سلام الله علیهم) و طرفداران و شیعیان آنها بودند.

در مورد اخیر، او با جعل احادیثی در منقبت خلفای سه‌گانه و دیگر صحابه و با سب و لعن حضرت علی (علیه السلام) سعی کرد تا حد امکان از محبوبیت این خانواده بکاهد. او خود در پایان هر خطبه به این کار اهتمام داشت و والیان و سخنوران تمامی بلاد اسلامی را به این کار مجبور کرد. (11) او حتی از بعضی اصحاب حضرت علی (علیه السلام) نیز خواست تا به منبر رفته و ایشان را لعن کنند. (12)

اما در ارتباط با مورد اول، معاویه با ترویج عناوینی چون «خال المؤمنین» و «کاتب وحی» برای خود و نیز جعل احادیثی در فضایل خود سعی کرد وجهه و جایگاهی برای خود در جامعه اسلامی دست‌وپا کند. به‌علاوه، او باید راهی برای مشروعیت حکومت خود و الهی و برحق جلوه دادن آن انجام می‌داد؛ لذا به ترویج تفکر جبر در جامعه دست زد.

معاویه با القای جبرگرایی در جامعه سه هدف عمده را دنبال می‌کرد:

الف) حکومت او از جانب خداست و خدا خواسته که او زمامدار امور مسلمین باشد.

ب) جنایات، قتل‌ها، تجاوزها، بی‌عدالتی‌ها و ... که در درون حکومت بود را از جانب خدا معرفی کند؛ چراکه بنابر این تفکر، انسان مانند عروسک، وسیله‌ای در دست خداست که هرچه او بخواهد و اراده کند، انجام می‌شود.

ج) سرکوب مخالفان و به‌خصوص شیعیان؛ بدین‌گونه که مخالفت با حکومت بنی‌امیه و وضع موجود، مخالفت با خداوند و خواست و مشیت اوست و هرکس قصد قیام و طغیان علیه حکومت را داشته باشد، طغیان و قیام او علیه خداوند محسوب شده و باید از بین برود.

با نگرش و تأملی در متون تاریخی، از خلال نقل‌ها و خطبه‌های معاویه به‌خوبی جبرگرایی و ترویج آن مشاهده می‌شود. برای نمونه به این موارد توجه کنید:

از معاویه نقل شده است که می‌گفت: «عمل و کوشش هیچ نفعی ندارد؛ چون همه کارها به‌دست خداست.» (13) در جایی دیگر گفته است: «این خلافت امری از اوامر خداوند و قضایی از قضای اوست.» (14)

معاویه در پاسخ به مخالفت عایشه با ولایتعهدی یزید گفت: «این کار قضای الهی است و در قضای الهی کسی را اختیار نیست.» (15)

در جریان ولایتعهدی یزید، سعید بن عثمان، فرزند خلیفه سوم معترضان به معاویه گفت: تو به‌خاطر پدر ما روی کار آمدی. در واقع او با این حرف می‌خواست خود را نسبت به این منصب محق معرفی کند. معاویه در پاسخ به وی گفت: «این ملکی است که خداوند آن را در اختیار ما قرار داد.» (16)

معاویه بعد از جریان صلح با امام حسن (علیه السلام)، روزی که وارد کوفه شد، بر منبر رفت و گفت: «به خدا سوگند مقاتله و جنگ من برای اقامه نماز، گرفتن روزه، گذاردن حج و دادن زکات نبود؛ اینها را که شما انجام می‌دادید. من با شما جنگیدم تا بر شما عمارت یابم و خداوند آن را به من داد، درحالی‌که شما از آن ناخشنود بودید.» (17)

با کنار هم قرار دادن عبارات ذکرشده، به همه آنچه امویان درصدد دست یافتن به آن بودند، می‌رسیم:

1. تعلق گرفتن خلافت به ما امری الهی بوده و اراده بشری - چه ما و چه شما - در آن نقشی ندارد. افعال ما نه از جانب خودمان، بلکه از جانب خداست و ما در کارهایی که می‌کنیم، اختیاری نداریم. بنابراین ظلم و ستم، قتل و کشتار و پایمال کردن حقوق مردم نیز توسط خداوند صورت می‌گیرد و ما تنها آلتی در دستان قدرتمند او هستیم.

2. قیام و جنبش و اعتراض در برابر وضع موجود، مقابله و قرار گرفتن در برابر خدا و قضای الهی است و به‌طور طبیعی چنین فردی خارج از دین بوده و به حکم خدا باید سرکوب شود.

یک حاکم هم برای حکومت چیزی بیش از این دو مورد احتیاج ندارد: مشروع جلوه دادن حکومت و دست‌آویزی برای سرکوب مخالفان.

## 2. یزید بن معاویه

یزید پسر معاویه در شرایط خاصی به حکومت رسید؛ از یک سو موقعیت او در بلاد اسلامی توسط معاویه مستحکم شده بود و تمام مخالفین سرکوب شده و یا سکوت اختیار کرده بودند. معاویه با ترفندهای مختلف توانست از مردم جهت ولایتعهدی یزید بیعت بگیرد. بزرگ‌ترین مخالفان و رقیبان در این امر نیز یا با تطمیع و یا با تهدیدات معاویه مجبور شدند دست از مخالفت آشکار بردارند و منتظر عاقبت کار بمانند.

از سوی دیگر تا آن زمان تمام حکام اسلامی افرادی مقید به امور دینی و یا حداقل ظاهرالصلاح بودند و همواره سعی می‌کردند احکام اسلامی را اجرا و تبلیغ نمایند؛ اما یزید فردی بود که اشتها به فسق داشت. شرابخواری، زن‌بارگی، سگ‌بازی، میمون‌بازی و ... از جمله کارهای زشتی است که از او در کتب تاریخی به تفصیل نقل شده است.

معاویه در بستر مرگ از یزید خواست که با سه کس مخالفت و ستیز نکند و آنها را به حال خود واگذارد: (18) عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و حسین بن علی (علیه السلام). در این میان مهم‌ترین رقیب و مشکل در عرصه حکومت برای یزید، امام حسین (علیه السلام) بود. لذا یزید بیشترین تمرکز خود را بر روی بیعت گرفتن از آن حضرت و یا از بین بردن او قرار داد.

وقتی یزید موفق به اخذ بیعت از امام حسین (علیه السلام) نگردید، تبلیغات منفی گسترده‌ای را علیه امام آغاز کرد. محورهای اصلی ترور شخصیت امام حسین (علیه السلام) از سوی یزید و عمالش چنین بود:

1. لزوم اطاعت از حاکم - ولو اینکه فاسق باشد - و عدم خروج از جماعت، به‌گونه‌ای که بسیاری از قاتلان شهدای کربلا و فرماندهان سپاه یزید در واقعه عاشورا به همین مطلب استناد کرده و سعی در توجیه جنایت خود داشتند. به‌عنوان نمونه عمرو بن حجاج، یکی از فرماندهان ابن‌زیاد از روی مباحات و افتخار می‌گفت: «ما طاعت از امام خود (یزید) را کنار نگذاشته و از جماعت کناره‌گیری نکردیم.» (19) جمله‌ای به همین مضمون از شمر بن ذی‌الجوشن نیز نقل شده است. (20) با این ترفند بود که امام را خارجی از دین نامیدند و خون او را مباح اعلام کردند.

2. جعل حدیث: یزید در راستای اعمال پدرش سعی کرد با جعل روایات، معارف اسلامی، رجال وارسته و رهبران و امامان جامعه را وارونه جلوه دهد. مثلاً یکی از علمای وابسته به امویان در توجیه شهادت امام حسین (علیه السلام) گفته بود: «ان الحسین قتل بسيف جدّه؛ حسین با شمشیر جدش کشته شد» (21) منظور این بوده است که حسین به حکم دین جدش به قتل رسیده است.

3. ترویج مکتب جبر: چنان‌که پیش‌تر بیان شد، بنی‌امیه برای توجیه جنایات خود و مستحکم نمودن هرچه بیشتر پایه‌های حکومتش، به ترویج جبرگرایی پرداخت. در حادثه عاشورا نیز یکی از مناسب‌ترین حربه‌ها که توسط یزید برای توجیه این جنایت به‌کار گرفته شد، همین ترویج اندیشه جبر بود که در ادامه بیان آن خواهد آمد.

پی نوشت:

1. طبری، تاریخ الأمم و الملوك (تاریخ الطبری)، ج 5، ص 403؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 44، ص 38.

2. محدثی، فرهنگ عاشورا، ص 290 - 289.

3. عسکری، الاوائل، ج 2، ص 125.

4. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج 3، ص 33.

5. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج 4، ص 160.

6. همان، ج 11، ص 49.

7. همان، ج 3، ص 15.
8. جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام (تاریخ خلفا)، ص 410.
9. بقره (2): 204.
10. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج 1، ص 358.
11. همان، ج 4 ص 57 - 56.
12. طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال‌الکشی)، ص 69 و 102 - 101.
13. جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام (تاریخ خلفا)، ص 402.
14. ابن‌منظور، مختصر تاریخ دمشق، ج 9، ص 85.
15. ابن‌قتیبہ الدینوری، الإمامة و السياسة، ج 1، ص 205.
16. جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام (تاریخ خلفا)، ص 403.
17. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج 4، ص 160.
18. طبری، تاریخ طبری، ج 7، ص 2888.
19. همان، ص 3036.
20. ابن‌حجر عسقلانی، لسان‌المیزان، ج 3، ص 504.
21. مقرر، مقتل‌الحسین (علیه‌السلام)، ص 442.

سید رضا قائمی: کارشناسی ارشد کلام و پژوهشگر پژوهشکده کلام اهل‌بیت (ع) دار‌الحديث.

هادی صادقی: دانشیار دانشگاه قرآن و حدیث.

فصلنامه پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی 6

ادامه دارد